University of Religions and Denominations

Contemporay Philosophy

ISSN: 3060-771X

A Re-reading of the Sacred in Christian Theology and Contemporary Islamic Philosophy: A Comparative Approach in the Analytic and Continental Traditions

Hadi Emdadifard[1]

1. Ph.D. Candidate in Comparative Study of Religions, Field of Christian Theology, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. Email: ha57emdadi@gmail.com

Abstract

This study provides a comparative examination of the concept of the "sacred" in Christian Theology and contemporary Islamic philosophy, emphasizing the intersection of the analytic and continental traditions. The primary objective is to analyze novel readings of this fundamental concept in response to the epistemological and phenomenological challenges of the modern world. The research employs a comparative-analytical method, with data extracted from the foundational texts of both intellectual traditions. In Christian theology, the views of Rudolf Otto in *The Idea of the Holy* and the later formulations of theologians such as Paul Tillich are analyzed. In contrast, within contemporary Islamic philosophy, the reflections of thinkers such as Allameh Tabatabai and Martyr Motahhari regarding the exposition of the relationship between the sacred realm and demonstrative rationality

Cite this article: Emdadifard, Hadi V. (2025). A Re-reading of the Sacred in Christian Theology and Contemporary Islamic Philosophy: A Comparative Approach in the Analytic and Continental Traditions. Contemporay Philosophy, 4(7), p. 215-248.
https://doi.org/10.22034/jcp.2026.560216.1206

Received: 2026/4/14
Revised: 2026/6/19
Accepted: 2026/8/15
Available online: 2026/9/21

Type of article: Research Article
Publisher: University of Religions and Denominations
https://jcp.urd.ac.ir/
©2025/authors retain the copyright and full publishing rights

(*burhān*) form the center of attention. The paper's innovation lies in the purposeful integration of analytic and phenomenological approaches to achieve a multidimensional understanding. The findings indicate that contemporary Christian theology emphasizes the "experiential and existential dimension" of the sacred in opposition to nihilism, whereas Islamic philosophy insists on the "rational and ontological dimension" of the manifestation of sanctity. Nonetheless, both traditions convergently take steps toward offering re-readings of sanctity that are not only immune to the pitfalls of scientific reductionism but also establish a connection with the lifeworld and ethical concerns of contemporary human beings. Consequently, a triangular interreligious, analytic, and continental dialogue can lay the groundwork for the formation of a global philosophical theology with a novel and efficient approach.

Keywords: The Sacred, Christian Theology, Contemporary Islamic Philosophy, Analytic Tradition, Continental Tradition.

فلسفه معاصر ۷
شاپا: ۷۷۱X-۳۰۶۰
دانشگاه ادیان و مذاهب

بازخوانی امر قدسی در الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی معاصر: رویکردی تطبیقی در سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای

هادی امدادی‌فرد[1]

۱. دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان گرایش الهیات مسیحی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.
ha57emdadi@gmail.com

چکیده

این پژوهش به بررسی تطبیقی مفهوم «امر قدسی» در الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی معاصر با تأکید بر تقاطع سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای می‌پردازد. هدف اصلی، تحلیل خوانش‌های نوین از این مفهوم بنیادین در پاسخ به چالش‌های معرفت‌شناختی و پدیدارشناختی جهان مدرن است. روش تحقیق، تطبیقی-تحلیلی و داده‌ها از متون پایه‌ای دو سنت فکری استخراج شده‌اند. در الهیات مسیحی، آرای رودولف اتو در اثر «امر قدسی» و تقریرات متأخر الهیدانانی چون پل تیلیخ مورد واکاوی قرار می‌گیرد. درمقابل، در فلسفه اسلامی معاصر، تأملات اندیشمندانی مانند علامه طباطبایی و شهید مطهری در تبیین نسبت ساحت قدس با عقلانیت برهانی، کانون توجه است. نوآوری مقاله در ترکیب هدفمند دو رویکرد تحلیلی و پدیدارشناختی برای دستیابی به درکی چندبعدی است.

استناد به این مقاله: امدادی‌فرد، هادی (۱۴۰۵). بازخوانی امر قدسی در الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی معاصر: رویکردی تطبیقی در سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای. فلسفه معاصر، ۴ (۷)، ص ۲۴۸-۲۱۵.

https://doi.org/10.22034/jcp.2026.560216.1206

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱/۲۵ ؛ **تاریخ اصلاح:** ۱۴۰۵/۳/۲۹ ؛ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۵/۵/۲۴ ؛ **تاریخ انتشار آنلاین:** ۱۴۰۵/۶/۳۰

نوع مقاله: پژوهشی **ناشر:** دانشگاه ادیان و مذاهب https://jcp.urd.ac.ir/

۱۴۰۴© / نویسندگان دارندهٔ حق مؤلف مقالهٔ خود بدون محدودیت هستند

یافته‌ها نشان می‌دهد الهیات مسیحی معاصر بر «بعد تجربی و وجودی» امر قدسی در تقابل با نیهیلیسم تأکید می‌ورزد لکن فلسفه اسلامی بر «بعد عقلانی و وجودشناختی» تجلی قداست پای می‌فشارد. بااین‌وجود، هر دو سنت به شکلی همگرا در مسیر ارائه بازخوانی‌هایی از قداست گام برمی‌دارند که هم از دام تقلیل‌گرایی علمی مصون بماند و هم با زیست‌جهان و دغدغه‌های اخلاقی انسان معاصر پیوند برقرار کند. درنتیجه گفتگوی سه‌ضلعی بینادینی، تحلیلی و قاره‌ای می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری الهیات فلسفی جهانی با رویکردی نوین و کارآمد باشد.

کلیدواژه‌ها: امر قدسی، الهیات مسیحی، فلسفه اسلامی معاصر، سنت تحلیلی، سنت قاره‌ای.

مقدمه

جهان مدرن، با همه دستاوردهای فناورانه و پیشرفت‌های خیره‌کننده مادی‌اش، در ورای ظواهر فریبنده، با بحران عمیق معنویت و پوچی روزافزونی دست‌به‌گریبان است. این بحران که ریشه در «سکولاریزاسیون فزاینده[1]»، «فردگرایی افراطی[2]» و حاکمیت پارادایم «پوزیتیویستی[3]» بر عرصه‌های مختلف معرفت دارد، به شکل‌گیری نوعی «نیهیلیسم[4]» انجامیده است. مارتین هایدگر[5]، فیلسوف برجسته آلمانی، این وضعیت را به‌درستی «فراموشی هستی[6]» می‌خواند (هایدگر ۱۳۸۹، ۴۷). از دیدگاه وی، انسان مدرن در میان هیاهوی زندگی روزمره و مشغله‌های فناورانه، از پرسش بنیادین از «هستی» غافل مانده و درنتیجه، جهان برای او تهی از معنا و قداست گشته‌است. این فراموشی، به‌زعم هایدگر، مهم‌ترین چالش متافیزیکی عصر حاضر به شمار می‌رود.

در چنین بستر فکریِ بحران‌زده‌ای، مفهوم «امر قدسی[7]» به‌عنوان امری فراگیرنده، متعالی و بنیادین، می‌تواند پاسخی اصیل و ژرف به این خلأ وجودی ارائه دهد. رودولف اتو[8]، متأله و پدیدارشناس نامدار آلمانی، در اثر کلاسیک خود با عنوان «امر قدسی»، این مفهوم را به‌خوبی واکاوی کرده است. ازنظر او، امر قدسی به «حضوری رازآمیز» اشاره دارد؛ حضوری که هم هیبت‌انگیز و مبهوت‌کننده است و هم جذبه‌بخش و شوق‌آفرین (Otto 1958, 10). این تجربه که در بنیان همه ادیان نهفته است، فراتر از عقلانیت ابزاری مدرن قرار می‌گیرد و بُعد فراموش‌شده‌ای از وجود انسان را به او یادآوری می‌کند.

---

1. Increasing secularization
2. Extreme individualism
3. Positivistic
4. Nihilism
5. Martin Heidegger (1889–1976)
6. Seinsvergessenheit (Forgetfulness of Being)
7. The Sacred / The Holy
8. Rudolf Otto (1869–1937)

بااین‌حال، خوانش و تفسیر این مفهوم بنیادین در سنت‌های فکری مختلف، به‌ویژه در الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی معاصر، با چالش‌ها، تفاسیر و تأکیدات گوناگونی روبه‌رو بوده است. از یک‌سو، الهیات مسیحی معاصر، تحت تأثیر جریان‌هایی مانند «الهیات اگزیستانسیال[1]» و «پدیدارشناسی دین[2]»، تمایل دارد امر قدسی را بیشتر در قالب «تجربه دینی شخصی» و «مواجهه وجودی فرد با متعال» فهم کند. این نگاه را به‌وضوح می‌توان در آثار متفکرانی چون کارل رانر و پل تیلیخ مشاهده نمود که بر بعد اگزیستانسیال و سوبژکتیو امر قدسی تأکید می‌ورزند. رانر با طرح مفهوم «اگزیستانسیال فراطبیعی[3]»، استدلال می‌کند که انسان به‌طور پیشینی و در ساختار وجودی خود، جهت‌گیری‌ای نامحدود به‌سوی امر متعالی دارد و این افق قدسی در تمامی تجارب وجودی او حاضر است (Rahner 1976, 31-35). ازسوی‌دیگر، تیلیخ امر قدسی را در قالب «دغدغه نهایی[4]» تعریف می‌کند؛ دغدغه‌ای که تمامی ساحت‌های حیات بشری را در برمی‌گیرد و در ژرفای وجود انسان به‌عنوان «عمق هستی» تجلی می‌یابد (Tillich 1951, 12).

ازسوی‌دیگر، فلسفه اسلامی معاصر، به‌ویژه در ادامه سنت حکمت متعالیه صدرایی، بر جنبه‌های عقلانی، وجودشناختی و عینی امر قدسی پای می‌فشارد. در این نگاه، قداست نه صرفاً یک احساس درونی، بلکه کیفیتی حقیقی و مرتبه‌ای از مراتب وجود است که در یک سلسله‌مراتب نظام‌مند (تشکیک در وجود) تجلی می‌یابد. متفکرانی چون علامه سیدمحمدحسین طباطبایی و شهید مطهری با ابزارهای برهانی و فلسفی به تبیین این امر می‌پردازند و رابطه آن را با جهان و شریعت روشن می‌سازند.

1. Existential theology
2. Phenomenology of religion
3. Supernatural Existential
4. Ultimate Concern

آنچه در این میان به‌مثابه یک مسئله بنیادین خودنمایی می‌کند، نه صرفاً تفاوت این دو خوانش، بلکه چگونگی امکان گفت‌وگوی میان‌فرهنگی و میان‌دینی در جهان معاصر است. اگر الهیات مسیحی با تکیه‌بر تجربه اگزیستانسیال، امر قدسی را به قلمرو فردی و سوبژکتیو نزدیک می‌کند و فلسفه اسلامی با تأکید بر عقلانیت وجودشناختی، آن را در ساختاری عینی و جهان‌شمول صورت‌بندی می‌نماید، پرسش اصلی این خواهد بود که: **آیا این دو رویکرد، در تقابلی ناسازگار با یکدیگر قرار دارند، یا می‌توان با واسطه‌گری سنت‌های فلسفی تحلیلی و قاره‌ای، به خوانشی تلفیقی و چندبعدی از امر قدسی دست یافت که پاسخگوی بحران معنویت و چالش‌های اگزیستانسیال انسان مدرن باشد؟**

اهمیت این مسئله ازآنجا ناشی می‌شود که جهان امروز، با دوگانه‌های به‌ظاهر متضادی مواجه است: از یک‌سو، عقلانیت علمی و فناوری که به‌سوی تقلیل‌گرایی پیش می‌رود و از سوی دیگر، نیاز وجودی انسان به معنا و تجربه متعالی. در چنین فضایی، صرف تکیه‌بر یکی از این دو خوانش (خواه خوانش مسیحی با تأکید بر سوبژکتیویته، خواه خوانش اسلامی با تأکید بر ابژکتیویته) بدون بهره‌گیری از چارچوب‌های واسط، امکان گفت‌وگوی واقعی را محدود می‌سازد. ازاین‌رو، پرابلماتیک شناختی این پژوهش، نه در توصیف صرف تفاوت‌ها، بلکه در امکان‌سنجی پیوند این دو سنت از رهگذر سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای نهفته است.

این تفاوت در رویکردها و روش‌ها، ضرورت یک پژوهش تطبیقی جدی را ایجاب می‌کند. اهمیت این پژوهش در آن است که می‌کوشد تا با بررسی نظام‌مند و مقایسه دقیق این دو خوانش به‌ظاهر متمایز، نه‌تنها وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها را روشن سازد، بلکه امکان یک «گفتگوی سه‌ضلعی نوین» را فراهم آورد؛ گفتگویی که الهیات مسیحی، فلسفه اسلامی و سنت‌های فلسفی تحلیلی و قاره‌ای را درگیر می‌سازد. چنین گفتگویی می‌تواند از یک‌سو، پاسخی غنی و چندبعدی به بحران معنویت و نیهیلیسم جهان معاصر ارائه دهد و از سوی

دیگر، با ترکیب بینش‌های این سنت‌ها، افق‌های تازه‌ای در عرصه فلسفه دین و الهیات فلسفی بگشاید و به شکل‌گیری یک «الهیات جهانی» متکثر و عمیق بینجامد. این پژوهش در پی آن است تا سهمی در بازاندیشی مفهوم امر متعالی در بستر مباحث معاصر پیرامون مسئله هستی داشته باشد.

این پژوهش در پی پاسخ به دو پرسش اساسی است: نخست، مفاهیم بنیادین «امر قدسی» در الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی معاصر چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارند؟ دوم، رویکردهای تحلیلی و قاره‌ای چگونه می‌توانند در فهم چندبعدی این مفهوم ایفای نقش کنند؟

فرضیه اصلی آن است که به‌رغم تفاوت‌های مبنایی در رویکرد الهیات مسیحی (با تأکید بر تجربه شخصی) و فلسفه اسلامی (با تأکید بر عقلانیت وجودشناختی)، هر دو سنت به شکلی همگرا درحرکت‌اند تا خوانشی غیرتقلیلی از امر قدسی ارائه دهند.

روش‌شناسی پژوهش: این تحقیق از نوع کیفی و با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی انجام می‌شود. داده‌ها با استفاده از روش کتابخانه‌ای و از طریق مطالعه متون دست‌اول و منابع معتبر در سه حوزه گردآوری شده‌اند: ۱- متون الهیات مسیحی معاصر (آثار رودولف اتو، پل تیلیخ و کارل رانر)؛ ۲- متون فلسفه اسلامی معاصر (آثار علامه طباطبایی و شهید مطهری) و ۳- متون مرتبط با سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای (آثار جان هیک، مارتین هایدگر، میرچا الیاده و امانوئل لویناس).

فرآیند تحلیل داده‌ها در چهار مرحله انجام شده است: نخست، مفهوم «امر قدسی» در هر یک از دو سنت الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی به‌طور مستقل تبیین و مؤلفه‌های اصلی آن استخراج گردید. دوم، این دو خوانش در قالب یک ماتریس تطبیقی با یکدیگر مقایسه شده و وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها شناسایی شد. سوم، با بهره‌گیری از چارچوب‌های مفهومی سنت تحلیلی (به‌ویژه نظریه کثرت‌گرایی جان هیک) و سنت قاره‌ای (به‌ویژه پدیدارشناسی

دین و هرمنوتیک فلسفی)، امکان گفت‌وگوی میان این دو خوانش موردبررسی قرار گرفت. چهارم، از تلفیق یافته‌های مراحل پیشین، نتیجه‌گیری نهایی و دلالت‌های آن برای الهیات فلسفی جهانی استخراج گردید. این ساختار مرحله‌ای، انسجام درونی پژوهش و دستیابی به نتیجه‌ای فراتر از صرف گزارش تفاوت‌ها را تضمین می‌کند.

پیشینه پژوهش

بررسی پیشینه پژوهش‌های مرتبط با مفهوم امر قدسی در نسبت با دو سنت الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی و با توجه به ظرفیت‌های سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای، نشان می‌دهد که این حوزه باوجود گستردگی، همچنان با خلأهایی جدی مواجه است. مطالعات موجود را می‌توان در چند دسته اصلی طبقه‌بندی و ارزیابی کرد:

الف- مطالعات بنیادین در باب مفهوم امر قدسی (غیرتطبیقی): بنیادی‌ترین پژوهش‌ها در باب امر قدسی در سنت غربی به آثار رودولف اتو (۱۹۱۷) در «امر قدسی» و میرچا الیاده[1] (۱۹۵۷) در «امر قدسی و امر دنیوی» بازمی‌گردد. این مطالعات اگرچه زیرساخت‌های نظری بحث را فراهم آورده‌اند، اما ماهیتی کاملاً درون‌دینی و محدود به سنت یهودی-مسیحی دارند و هیچ‌گاه به ظرفیت‌های فلسفه اسلامی برای توسعه این مفهوم توجه نکرده‌اند.

ب- پژوهش‌های تطبیقی با محوریت مسیحیت و اسلام (بدون توجه به سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای): شماری از مطالعات به مقایسه تلقی مسیحیت و اسلام از امر قدسی پرداخته‌اند. ازجمله:

اسمیت[2] (۲۰۱۰) در «مطالعه تطبیقی امر قدسی در اسلام و مسیحیت» عمدتاً بر جنبه‌های کلامی و تاریخی تمرکز کرده و از تحلیل‌های فلسفی عمیق غفلت ورزیده است.

1. Mircea Eliade (1907–1986)
2. Wilfred Cantwell Smith, 1916–2000

نصر (۱۹۸۱) در «معرفت و امر قدسی» با رویکردی سنت‌گرایانه به تبیین جایگاه امر قدسی در ادیان پرداخته، اما در چارچوبی درون‌دینی و با تأکید بر حکمت خالده باقی مانده و به گفت‌وگوی روشمند با سنت‌های فلسفی معاصر نپرداخته است.

سروش (۱۳۷۸) در «قبض و بسط تئوریک شریعت» اگرچه به نسبت عقل و دین توجه دارد، اما فاقد نگاه تطبیقی نظام‌مند به سنت مسیحی است و صرفاً در چارچوب الهیات اسلامی به طرح مسئله پرداخته است.

ج- مطالعات متمرکز بر سنت‌های تحلیلی یا قاره‌ای (بدون توجه تطبیقی به اسلام و مسیحیت):

هیک (۱۹۸۹) در «تفسیری از دین» با رویکردی تحلیلی و با استفاده از تمایز نومن/فنومن کانتی، نظریه کثرت‌گرایی دینی[1] را طرح کرده است. این اثر اگرچه ظرفیت‌های بالایی برای گفت‌وگوی بین‌الادیانی دارد، اما تنها به سنت مسیحی محدود شده و از بهره‌گیری از فلسفه اسلامی بی‌بهره مانده است.

تیلور (۲۰۰۷) در «عصر سکولار» به تحلیل جایگاه امر قدسی در جهان مدرن پرداخته، اما از توجه هم‌زمان به سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای در بررسی تطبیقی اسلام و مسیحیت ناتوان بوده و اساساً در چارچوب غربی باقی مانده است.

فان در لیو (۱۹۳۳) و لویناس (۱۹۶۱) در «سنت قاره‌ای»، اگرچه مبانی پدیدارشناختی و اخلاقی مهمی برای فهم امر قدسی ارائه داده‌اند، اما هیچ‌کدام به ظرفیت‌های فلسفه اسلامی برای توسعه این مبانی توجه نکرده‌اند.

د- پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و تطبیقیِ محدود به یکی از دو سنت: ملکیان (۱۳۸۲) در «عقل و اعتقاد دینی» با ترکیب رویکردهای تحلیلی و عرفانی، تحلیلی نو از نسبت عقلانیت و تجربه قدسی ارائه داده است، اما این اثر نیز در چارچوب فلسفه دین غربی باقی مانده و به ظرفیت‌های فلسفه اسلامی برای تکمیل این بحث نپرداخته است.

1. Religious Pluralism

مطهری (۱۳۸۹) در «علل گرایش به مادی‌گری» و طباطبایی (۱۳۹۰) در «اصول فلسفه و روش رئالیسم» به تبیین عقلانی و وجودشناختی قداست در چارچوب حکمت متعالیه پرداخته‌اند، اما این آثار فاقد رویکرد تطبیقی با الهیات مسیحی معاصر هستند.

بررسی دقیق ادبیات موجود نشان می‌دهد که پژوهش جامعی که به‌طور هم‌زمان به چهار محور زیر بپردازد، صورت نگرفته است:

۱. تطبیق دو سنت مسیحی و اسلامی در باب امر قدسی؛

۲. بهره‌گیری از ظرفیت‌های سنت تحلیلی (به‌ویژه نظریه کثرت‌گرایی هیک) برای ایجاد چارچوبی معرفت‌شناختی؛

۳. استفاده از دستاوردهای سنت قاره‌ای (به‌ویژه پدیدارشناسی دین و هرمنوتیک فلسفی) برای فهم زمینه‌های تجربی و تاریخی؛

۴. تلاش برای نیل به یک الهیات فلسفی جهانی که پاسخگوی بحران معنویت معاصر باشد.

پژوهش‌هایی که به‌طور محدود به مقایسه این دو سنت پرداخته‌اند (مانند آثار اسمیت)، یا از منظر تحلیلی صرف به مسئله نگریسته‌اند (مانند هیک)، یا در چارچوب قاره‌ای باقی مانده‌اند (مانند الیاده و فان در لیو)، هر یک تنها بخشی از پازل را تکمیل کرده‌اند. آنچه تاکنون مغفول مانده، تلفیق هدفمند این سه حوزه برای دستیابی به خوانشی چندبعدی از امر قدسی است. پژوهش حاضر با شناسایی این شکاف، درصدد است با رویکردی تطبیقی-تحلیلی و با بهره‌گیری هم‌زمان از منابع دست‌اول در سه حوزه (الهیات مسیحی معاصر، فلسفه اسلامی معاصر و سنت‌های فلسفی تحلیلی و قاره‌ای) به خوانشی نو و نظام‌مند از امر قدسی دست یابد که هم از عقلانیت فلسفی برخوردار باشد و هم به تجربه زیسته[1] دینی توجه کند.

1. Lived Experience (Erlebnis)

الف- مطالعات پایه‌ای در سنت پدیدارشناختی: مطالعات بنیادین رودولف اتو در اثر کلاسیک «امر قدسی» (۱۹۱۷) که به تعبیر او «حضور رازآمیز» توصیف شده، سنگ بنای پژوهش‌های مدرن در این حوزه است. پس از او، میرچا الیاده (۱۹۵۷) در «امر قدسی و امر دنیوی» با رویکردی تاریخ ادیان‌شناختی، به تحلیل تجلیات امر قدسی در اسطوره‌ها و مناسک پرداخت.

ب- خوانش‌های الهیاتی در مسیحیت: «... در الهیات مسیحی معاصر، کارل رانر (۱۹۷۶) با طرح مفهوم «سوپرنچرال اگزیستانسیال»، امر قدسی را به‌عنوان افق نهایی تجربه بشری بازتعریف کرد. پل تیلیخ (۱۹۵۱) نیز در «الهیات سیستماتیک» با تمایز نهادن بین «**دین به‌عنوان یک حوزه خاص**[1]» و «**دین به‌مثابه دغدغه نهایی**[2]» امر قدسی را به‌عنوان «عمق وجود» در تمامی ساحت‌های زندگی بشری معرفی نمود».

ج- مطالعات در سنت اسلامی: در جهان اسلام، سیدحسین نصر (۱۹۸۱) در «معرفت و امر قدسی» با رویکردی سنت‌گرایانه به تبیین جایگاه امر قدسی در معرفت‌شناسی دینی پرداخته است. ازسوی‌دیگر، مصطفی ملکیان (۱۳۸۲) در «عقل و اعتقاد دینی» با ترکیب رویکردهای تحلیلی و عرفانی، تحلیلی نو از نسبت عقلانیت و تجربه قدسی ارائه داده است.

باوجوداین پیشینه غنی، بررسی دقیق نشان می‌دهد که چند شکاف جدی در ادبیات موجود وجود دارد:

۱. شکاف روش‌شناختی: پژوهش‌هایی مانند اثر ویلفرد کانتول اسمیت[3] (۲۰۱۰) با عنوان «مطالعه تطبیقی امر قدسی در اسلام و مسیحیت» عمدتاً بر جنبه‌های کلامی و تاریخی متمرکز بوده و از تحلیل‌های فلسفی عمیق غافل مانده‌اند.

۲. شکاف میان‌رشته‌ای: مطالعه جان هیک[1] (۲۰۰۴) در «تفسیری از دین» اگرچه رویکردی

1 . John Harwood Hick (1922–2012)

تحلیلی دارد، اما تنها به سنت مسیحی محدود شده و از ظرفیت‌های فلسفه اسلامی بی‌بهره مانده است.

۳. **شکاف تطبیقی نظام‌مند:** پژوهش عبدالکریم سروش (۱۳۷۸) در «قبض و بسط تئوریک شریعت» اگرچه به بررسی نسبت عقل و دین پرداخته، اما فاقد نگاه تطبیقی به سنت مسیحی است.

۴. **شکاف در تلفیق سنت‌های فلسفی:** اثر مهم چارلز تیلور[1] (۲۰۰۷) در «عصر سکولار» اگرچه به تحلیل جایگاه امر قدسی در جهان مدرن پرداخته، اما از توجه هم‌زمان به سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای در بررسی تطبیقی اسلام و مسیحیت ناتوان است.

نوآوری پژوهش حاضر

این پژوهش با شناسایی این شکاف‌ها، درصدد است با رویکردی تطبیقی-تحلیلی و با بهره‌گیری هم‌زمان از منابع دست‌اول در سه حوزه: ۱- الهیات مسیحی معاصر (تیلیخ، رانر)؛ ۲- فلسفه اسلامی معاصر (طباطبایی، مطهری)؛ ۳- و سنت‌های فلسفی تحلیلی و قاره‌ای (هیک، هایدگر)؛ به خوانش و تحلیل تطبیقی و نظام‌مند از امر قدسی دست یابد که هم از عقلانیت فلسفی برخوردار باشد و هم به تجربه زیسته دینی توجه کند.

۱ چارچوب مفهومی: تبیین مفهوم «امر قدسی»

پیش از ورود به تحلیل تطبیقی، لازم است تا چارچوب مفهومی پژوهش تبیین گردد. ازآنجاکه این تحقیق از نوع کیفی و با روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی انجام می‌شود، به‌جای «چارچوب نظری» (که بیشتر در پژوهش‌های کمی و مبتنی بر آزمون فرضیه کاربرد دارد)، از «چارچوب مفهومی» استفاده می‌گردد. چارچوب مفهومی در اینجا به معنای

1 . Charles Taylor (1931)

شبکه‌ای از مفاهیم کلیدی و روابط میان آن‌هاست که به‌عنوان ابزار تحلیل و تفسیر داده‌ها در دو سنت الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی به کار گرفته می‌شود. مفهوم محوری این پژوهش، «امر قدسی» است که برای فهم ابعاد و لایه‌های معنایی آن، سه رویکرد مکمل مورد بررسی قرار می‌گیرد: سیر تطور مفهومی در سنت غربی، مبانی پدیدارشناختی در سنت قاره‌ای و خوانش معرفت‌شناختی در سنت تحلیلی.

۱-۱ - سیر تطور مفهوم امر قدسی در سنت غربی: از رودولف اتو تا میرچا الیاده

مفهوم «امر قدسی» در سنت فکری غرب، تحولی ژرف و چندمرحله‌ای را از الهیات رمانتیک تا پدیدارشناسی ساختارگرای دین پیموده است. این تحول را می‌توان در سه مرحله اصلی بررسی کرد:

الف) بنیان‌گذاری در الهیات رمانتیک: فریدریش شلایرماخر[1] (۱۷۹۹) در سخنرانی‌های خود با عنوان «درباره دین: سخنانی برای فرهیختگان میان تحقیر کنندگانش»، امر قدسی را در «حس و ذوق مطلق وابستگی» تعریف کرد. به باور وی، این احساس، نه مبتنی بر عقل نظری است و نه بر اخلاق، بلکه خود بنیاد و مستقل است (Schleiermacher 1799/1996, 102). این ایده، پایه‌ای برای درک امر قدسی به‌مثابه تجربه‌ای اصیل و پیشاعقلی فراهم آورد.

ب) صورت‌بندی پدیدارشناختی کلاسیک: رودولف اتو (۱۹۱۷) در اثر بنیادین خود «امر قدسی»، با بسط ایده شلایرماخر، این مفهوم را به‌عنوان «حضوری رازآمیز» توصیف کرد که هم هیبت‌انگیز است و هم جذبه‌بخش. اتو بر این باور بود که این تجربه، یک «شهود پیشادینی» و یک مقوله پیشینی در ذهن بشر است که مقدم بر هرگونه

1. Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher (1768– 1834)

مفهوم‌پردازی فلسفی یا الهیاتی است (Otto 1917, 13-17). تحلیل او از «حس مخلوق» در مواجهه با «دیگری مطلقاً متعال»، جنبه روان‌شناختی و سوبژکتیو تجربه دینی را به کانون توجه آورد.

ج) **بسط تاریخی-فرهنگی و ساختاری:** میرچا الیاده (۱۹۵۷) در کتاب «امر قدسی و امر دنیوی»، با پذیرش چارچوب پدیدارشناختی اتو، آن را در بستری تاریخی-فرهنگی و ساختاری بسط داد. الیاده با معرفی مفهوم کلیدی «هیروفانی»[1] - یعنی تجلی امر قدسی در پدیده‌های دنیوی - استدلال کرد که امر قدسی، «واقعیت متعالی» و «منبع غایی معنا» است که خود را در مظاهر مختلف در طول تاریخ ادیان متجلی ساخته است (Eliade 1957, 11). به‌زعم او، انسان دینی همواره در جستجوی «مرکز جهان» است؛ نقطه‌ای نمادین که شکاف بین عالم قدسی و عالم دنیوی در آن رفع می‌شود و امکان ارتباط با واقعیت متعالی فراهم می‌گردد (Eliade 1957, 20-25)؛ بنابراین، اگر اتو بر جنبه روان‌شناختی و فردی تجربه قدسی تأکید داشت، الیاده بعد فرهنگی-تاریخی، نمادین و جهان‌شناختی آن را برجسته کرد و نشان داد که چگونه امر قدسی، هستی و زمان را برای انسان دینی سامان می‌بخشد.

این سیر تطور نشان می‌دهد که درک غرب از امر قدسی، از یک احساس درونی فردی (شلایرماخر) به یک ساختار پیچیده روان‌شناختی (اتو) و درنهایت به یک الگوی جهان‌شمول فرهنگی-تاریخی (الیاده) تکامل یافته است. این مفاهیم، به‌عنوان ابزارهای تحلیلی، در فصل‌های بعدی برای فهم خوانش الهیات مسیحی معاصر به کار گرفته خواهند شد.

---

1. Hierophany

۱-۲- مبانی معرفت‌شناختی و پدیدارشناختی امر قدسی در سنت قاره‌ای

در سنت قاره‌ای، مبانی معرفت‌شناختی و پدیدارشناختی امر قدسی، در گذاری پیچیده از پدیدارشناسی استعلایی به هرمنوتیک فلسفی و فلسفه اخلاق، صورت‌بندی شده است. این سیر فکری را می‌توان در سه مرحله اساسی پی گرفت:

الف) بنیان‌های پدیدارشناختی: از هوسرل تا فان در لیو: ادموند هوسرل[1] (۱۹۱۳) با طرح روش پدیدارشناسی استعلایی و تأکید بر «بازگشت به خودِ چیزها» و نیز مفهوم «شهود ذوات»[2]، بنیانی روش‌شناختی برای مطالعه بی‌طرفانه پدیده‌ها، ازجمله پدیده دینی، فراهم آورد (Husserl 1913, 35). هدف او توصیف ساختارهای ضروری تجربه بود. این چارچوب، مستقیماً توسط پدیدارشناسان نخستین دین به کار بسته شد. گیراردوس فان در لیو[3] (۱۹۳۳) در اثر «پدیدارشناسی دین»، با بهره‌گیری از این روش، امر قدسی را نه به‌عنوان یک مفهوم انتزاعی، بلکه به‌منزله «قدرت»ی تحلیل کرد که در تجربه دینیِ سوژه، به‌عنوان یک «دیگری مطلقاً متعال» آشکار می‌شود. از دیدگاه او، این مواجهه، یک «شهود نیابتی[4]» است؛ یعنی آگاهیِ سوژه، به‌طور مستقیم و بی‌واسطه، متوجه این قدرت متعالی می‌گردد (van der Leeuw 1933, 45-47). در این نگاه، امر قدسی به‌عنوان «ابژه» نیابتیِ آگاهی دینی، ساختاری استعلایی دارد.

ب) چرخش اونتولوژیک: هایدگر و امر قدسی به‌مثابه «شفق هستی»[5]: مارتین هایدگر (۱۹۲۷) در «هستی و زمان»، با تفکیک بنیادین میان «وجود» و «موجود» و نیز با تحلیل اگزیستانسیال «برجاهستی[4]» به‌عنوان آن وجودی که مسئله وجود برایش مطرح است، فضایی کاملاً جدید برای اندیشیدن به امر قدسی گشود. اگرچه هایدگر در این دوره

1. Edmund Husserl (1859–1938)
2. Wesensschau (Intuition of Essences)
3. Gerardus (Gerard) van der Leeuw (1890–1950)
4. Intentional Intuition
5. Clearing of Being (Lichtung des Seins)

به‌صراحت از امر قدسی سخن نمی‌گوید، اما تحلیل او از مفاهیمی چون «اضطراب» که دازاین را در برابر «هیچ» و درنتیجه در برابر خودِ وجود قرار می‌دهد و نیز مفهوم «مراقبت» به‌عنوان ساختار بنیادین دازاین، راه را برای درکی اونتولوژیک از قداست هموار کرد (Heidegger 1927, 321-325). در اندیشه متأخر هایدگر، امر قدسی آشکارا به‌منزله «شفقیت هستی» ظهور می‌کند. او در مقاله «سرشتِ شاعرانه اقامت» می‌گوید: «فقط از شفقیت هستی است که قداستِ وجود در پرتو می‌درخشد» (هایدگر ۱۹۲۷، ۵۴). به باور او، تجربه امر قدسی، درواقع تجربه «گشودگی» و «اعطای» هستی است؛ تجربه‌ای که در دوران تکنولوژیک مدرن، به‌دلیل سیطره « چارچوب» و فراموشی وجود، به محاق رفته است.

ج) بسط اخلاقی-دیالوژیک: لویناس و امر قدسی در چهره «دیگری»: امانوئل لویناس[1] (۱۹۶۱)، با پذیرش اهمیت پرسش از وجود، اما با نقد اولویت اونتولوژی بر اخلاق در اندیشه هایدگر، خوانشی انقلابی از امر قدسی ارائه داد. در اثر مهم او «کلیت و نامتناهی»، امر قدسی نه در یک حضور متافیزیکی یا در شفق هستی، بلکه در «چهره دیگری» تجلی می‌یابد. چهره دیگری، برای من یک «فرمان اخلاقی» مطلق و بی‌قیدوشرط صادر می‌کند: «تو را نمی‌کشم»(Levinas 1961, 199). این فرمان، که پیش از هر خودآگاهی و اراده‌ای بر من تکلیف می‌شود، منشأیی متعالی دارد. لویناس این رابطه اخلاقی بنیادین را «نامتناهی» در «متناهی» می‌خواند. بنابراین، امر قدسی به‌طور کامل در قلمرو اخلاق و در رابطه دیالوژیک با «دیگری» بازتعریف می‌شود. قداست، نه در یک مواجهه عرفانی با یک «قدرت»، بلکه در پذیرش مسئولیت نامتناهی در برابر دیگری رخ می‌نماید. این نگاه، سنت قاره‌ای را از پدیدارشناسی دین و اونتولوژی، به سمت فلسفه اخلاقی با رنگ‌وبویی دینی سوق داد.

1. Emmanuel Levinas (1906–1995)

این سیر سه‌گانه نشان می‌دهد که سنت قاره‌ای چگونه امر قدسی را از یک «ابژه نیابتی» در آگاهی (فان در لیو)، به «شفق هستی» (هایدگر)، و درنهایت به «فرمان اخلاقی دیگری» (لویناس) تحول بخشیده است. این مفاهیم، به‌ویژه در تحلیل خوانش اگزیستانسیال مسیحی در ادامه، نقش کلیدی ایفا خواهند کرد.

۱-۳- واکاوی امر قدسی در پارادایم تحلیلی (با تأکید بر آرای جان هیک)

در پارادایم تحلیلی، که اولویت را به‌دقت مفهومی، تحلیل زبانی و مسائل معرفت‌شناختی می‌دهد، مفهوم امر قدسی دستخوش تحولی بنیادین می‌شود. این رویکرد، در تقابل با خوانش‌های پدیدارشناختی و اگزیستانسیال، به‌جای تمرکز بر کیفیت ذاتی تجربه دینی، بر تحلیل منطقی ادعاهای دینی و توجیه معرفت‌شناختی آن‌ها متمرکز می‌شود. در این میان، نظریه «کثرت‌گرایی دینی» جان هیک (۱۹۸۹)، نقطه عطفی در فهم امر قدسی در این سنت به شمار می‌رود.

هیک در اثر اصلی خود، «تفسیری از دین: پاسخ‌های انسانی به امر متعالی»، با پذیرش واقع‌نمایی تجربه دینی، استدلال می‌کند که ادیان بزرگ جهان، نه ابداعات صرفاً بشری، بلکه «پاسخ‌های متفاوت و اصیل به یک واقعیت غایی واحد» هستند. او برای تبیین این دیدگاه، از تمثیل کانتی «نومن»[1] (شیء فی‌نفسه) و «فنومن»[2] (پدیده) بهره می‌جوید. ازنظر هیک، «امر قدسی» یا «واقعیت متعالی» خود به‌مثابه نومن است که برای انسان‌ها به‌طور مستقیم و بی‌واسطه قابل شناخت نیست (Hick 1989, 240).

آنچه در تجارب دینی گوناگون درک می‌شود، «تجلیات» یا «صورت‌های پدیداری» این واقعیت متعالی است که تحت تأثیر زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و زبانی مختلف

1. Noumenon
2. Phenomenon

شکل‌گرفته‌اند. بنابراین، مفاهیمی مانند «خدا» در ادیان ابراهیمی، «برهمن» در هندوئیسم، یا «شونیاتا» در بودیسم، اشاره به موجودات یا واقعیت‌های متعالی متعدد ندارند، بلکه همه اشاره به تجلیات مختلفِ همان واقعیت نومنال واحد در چارچوب‌های مفهومی متفاوت دارند (Hick 1989, 245).

این چارچوب، چند پیامد مهم برای پژوهش حاضر دارد:

۱. **حل تعارض بین ادیان:** ازآنجاکه ادعاهای به‌ظاهر متعارض ادیان، ناظر به خود واقعیت متعالی (نومن) نیست، بلکه ناظر به تجلیات مختلف آن (فنومن) در اذهان بشری است، این تعارضات ذاتی و غیرقابل‌حل نیستند. هر دینی، بخشی از حقیقت غایی را از زاویه‌ای خاص بازمی‌تاباند. این دیدگاه، زمینه را برای گفت‌وگوی سازنده میان خوانش مسیحی و اسلامی از امر قدسی فراهم می‌کند.

۲. **تغییر کانون از هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی:** پرسش محوری از «امر قدسی چیست؟» (پرسشی هستی‌شناختی) به «انسان‌ها چگونه امر قدسی را درک و تجربه می‌کنند؟» (پرسشی معرفت‌شناختی) تغییر می‌یابد. این چرخش، این امکان را فراهم می‌آورد تا تفاوت‌های دو سنت نه به‌عنوان تناقض، بلکه به‌عنوان تفاوت در چشم‌اندازهای معرفتی مورد تحلیل قرار گیرد.

۳. **اهمیت یافتن کارکرد اخلاقی و عملی:** هیک معیار صدق و ارزشمندی ادیان را نه در انطباق دقیق با واقعیت نومنال (که دست‌نیافتنی است)، بلکه در «تبدیل از خودمحوری به واقعیت‌محوری» می‌داند؛ یعنی توانایی آن‌ها در پرورش دادن انسان‌های اخلاقی‌تر و دگراندیش. این معیار، می‌تواند در ارزیابی خوانش‌های مختلف از امر قدسی و نسبت آن‌ها با زیست‌جهان معاصر به کار گرفته شود.

بدین‌ترتیب، رویکرد تحلیلی هیک، امر قدسی را از حیطه شهود ناب پدیدارشناختی و مواجهه اگزیستانسیال خارج ساخته و آن را به موضوعی برای تأملات انتقادی

معرفت‌شناختی، تحلیل زبانی و ارزیابی کارکردهای عملی-اخلاقی تبدیل می‌کند. این چارچوب مفهومی، در ادامه در بخش بررسی تطبیقی و گفت‌وگوی میان‌سنتی، به‌عنوان یکی از ارکان اصلی تحلیل به کار گرفته خواهد شد.

۲-تحلیل امر قدسی در الهیات مسیحی معاصر

۲-۱ خوانش اگزیستانسیال و شخصی: تمرکز بر تجربه دینی

در الهیات مسیحی معاصر، شاهد یک چرخش پارادایمی اساسی از تأکید انحصاری بر مفاهیم عقیدتی، الهیات نظام‌مند نهادینه و سلسله‌مراتب کلیسایی، به سمت «تجربه زیسته» و ابعاد اگزیستانسیال امر قدسی هستیم. این چرخش که ریشه‌های آن را می‌توان در عرفان مسیحی و به‌ویژه در الهیات رمانتیک فریدریش شلایرماخر جست‌وجو کرد، در الهیات قرن بیستم به اوج خود رسید. شلایرماخر (۱۷۹۹) دین را در «حس و ذوق مطلق وابستگی» تعریف کرد و بنایی نهاد که در آن، تجربه شخصی از متعال، جایگاه محوری یافت (Schleiermacher 1799/1996, 102).

این مسیر در الهیات قرن بیستم، به‌ویژه در آثار کارل رانر، یکی از تأثیرگذارترین متألهان کاتولیک، به بار نشست. رانر (۱۹۷۶) با بسط مفهوم نوآورانه «سوپرنچرال اگزیستانسیال»، استدلال می‌کند که انسان، به‌طور پیشینی و بر اساس ساختار وجودی خود، نه‌تنها ظرفیت بلکه اشتیاق و جهت‌گیری نامحدودی به‌سوی خداوند دارد. به‌بیان‌دیگر، امر قدسی (خدا) به‌عنوان «افق نهایی» و شرط امکانِ هرگونه تجربه و شناخت بشری، همواره و به‌طور نامحسوس در تمامی ساحت‌های زندگی انسان حاضر است (Rahner 1976, 31-35). از این منظر، تجربه امر قدسی، امری استثنایی و مربوط به عارفان یا قدیسان نیست، بلکه بُعدی اساسی، فراگیر و ساختاری از «شرط انسانی» است. هر انسانی، حتی اگر به‌طور آگاهانه خداباور نباشد، در اعماق وجود خود همواره در حال مواجهه با این افق متعالی

است. این مواجهه می‌تواند در تجارب مرزی زندگی، مانند عشق عمیق، مسئولیت اخلاقی، مواجهه با مرگ یا حیرت در برابر زیبایی و نظم جهان، به سطح آگاهی برسد.

در این خوانش اگزیستانسیال، امر قدسی دیگر یک «ابژه» بیرونی و دوردست نیست که تنها از طریق استدلال‌های فلسفی یا اطاعت از نهادها قابل دسترسی باشد، بلکه بعدی از خود «سوبژکتیویته» انسان است؛ واقعیتی که در درون عمیق‌ترین لایه‌های وجود آدمی ساری و جاری است و خود را در آزادی، مسئولیت و عشق نشان می‌دهد. بنابراین، الهیات، نه گزاره‌هایی درباره خدا، بلکه بازتابی بر این تجربه اگزیستانسیال و تفسیری از این مواجهه همیشه حاضر است.

۲-۲- امر قدسی در تقابل با سکولاریسم: تحلیل آرای پل تیلیش

پل تیلیخ (۱۹۵۱-۱۹۶۳)، به‌عنوان یکی از پیشگامان دیالوگ بین الهیات و فرهنگ مدرن، در پاسخ به چالش ریشه‌دار سکولاریسم، رویکردی نوین و انقلابی به امر قدسی ارائه می‌دهد که نه در تقابل، بلکه در درون خود فرهنگ مدرن جای می‌گیرد. کلید درک این رویکرد در تمایز بنیادین او بین «دین» به معنای متعارف و «دین» به معنای فلسفی-الهیاتی آن نهفته است.

تیلیخ در «الهیات سیستماتیک» با وضوح تمام میان دو مفهوم تمایز قائل می‌شود:

۱. دین به‌عنوان یک حوزه خاص: این همان «دینِ نهادی»[1] است که شامل نهادها، آیین‌ها، عقاید رسمی و مراسم خاص مذهبی می‌شود. این شکل از دین، تنها یکی از حوزه‌های زندگی در کنار حوزه‌هایی مانند هنر، علم و سیاست است.

۲. دین به‌مثابه جهت‌گیری نهایی روح: این، «دین به‌مثابه جوهره» یا «دین اصیل» است. تیلیخ بر این باور است که دین در عمیق‌ترین معنای خود، «جهت‌گیری نهایی

1. Institutional Religion

روح» است؛ یعنی آنچه برای انسان امری غایی، بی‌قیدوشرط و تعیین‌کننده معناست (Tillich 1951, 12). به‌بیان‌دیگر، «دین به‌مثابه جوهر» اشاره به همان لایه‌ای از وجود انسان دارد که در آن با «امر بی‌قیدوشرط» مواجه می‌شود؛ مواجهه‌ای که در هر فرهنگ و تمدنی، حتی در اشکال سکولار آن، قابل‌ردیابی است. هر انسانی، چه مذهبی به معنای متعارف و چه سکولار، دارای یک «دغدغه نهایی» است، خواه این دغدغه، پول، موفقیت، ملت یا خود خدا باشد.

از این منظر، تیلیخ امر قدسی را از انحصار نهادهای دینی سنتی خارج می‌سازد. امر قدسی دیگر منحصر به کلیساها یا متون مقدس نیست، بلکه به‌عنوان «عمق وجود» یا «زمینه‌بودن» فهمیده می‌شود. این «زمینه‌بودن»، بنیاد متافیزیکی همه موجودات است، منشأ شجاعت بودن در مواجهه با نیستی و آن حقیقتی است که همه‌چیز در آن سیرت و قوام دارد.

درنتیجه، فرهنگ سکولار مدرن نه‌تنها خالی از امر قدسی نیست، بلکه می‌تواند به کانونی برای تجلیات جدید آن تبدیل شود. تیلیخ (۱۹۵۹) در «پویایی ایمان» نشان می‌دهد که چگونه این «دغدغه نهایی» و مواجهه با «عمق وجود» می‌تواند در تجارب به‌ظاهر سکولاری مانند نقد بی‌امان اجتماعی (که نشانه‌ای از جنبه پیامبری دین است)، اوج‌های هنری (که شکلی از شهود حقیقت غایی است)، عشق راستین (که تجلی نامشروط در قالب مشروط است) و حتی ناامیدی عمیق اگزیستانسیال (که خود گواهی بر فقدان امر غایی است) خود را آشکار سازد (Tillich 1959, 15).

بنابراین، وظیفه الهیات ازنظر تیلیخ، نه دفاع از یک قلعه محاصره‌شده، بلکه «روشنگری» است. یعنی تفسیر این تجلیات پنهان امر قدسی در درون فرهنگ و پاسخ دادن به پرسش‌های وجودی که از دل این فرهنگ برمی‌خیزد. در این الگو، امر قدسی نه در حاشیه، بلکه در خود قلب جهان سکولار، حتی اگر این جهان خود از این حقیقت غافل باشد، حاضر و فعال است.

۲-۳- جمع‌بندی: ویژگی‌های امر قدسی در الهیات مسیحی معاصر

با بررسی آرای الهی‌دانان مسیحی معاصر می‌توان ویژگی‌های اصلی فهم آنان از امر قدسی را به‌شرح زیر برشمرد:

فردی و اگزیستانسیال بودن: تأکید بر تجربه شخصی و زیسته شده از امر متعالی؛

غیرمتافیزیکی بودن: فاصله گرفتن از توصیفات ذات‌گرایانه و متافیزیکی کلاسیک؛

دیالکتیکی بودن: درک امر قدسی در رابطه دیالکتیکی با امر دنیوی؛

غایت‌شناختی بودن: فهم امر قدسی به‌عنوان افق و غایت نهایی تجربه بشری؛

شامل‌گرایی: ظرفیت شناخت تجلیات امر قدسی در خارج از مرزهای نهادهای دینی رسمی.

این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که الهیات مسیحی معاصر، در عین حفظ جنبه متعالی امر قدسی، در پی بسط و تعمیم حضور آن به‌تمامی ساحت‌های زندگی بشری است.

۳-تحلیل امر قدسی در فلسفه اسلامی معاصر

۳-۱-خوانش عقلانی و وجودشناختی: امر قدسی در نظام حکمت متعالیه

در فلسفه اسلامی معاصر، و به‌ویژه در سنت «حکمت متعالیه» که بنیان آن را صدرالمتألهین شیرازی (ملاصدرا) نهاده است، مفهوم امر قدسی صورت‌بندی مشخصی یافته است. در این دستگاه فلسفی، امر قدسی نه به‌مثابه یک «احساس» یا «تجربه صرفاً درونی و سوبژکتیو»، بلکه به‌منزله بنیادین‌ترین و عینی‌ترین حقیقت هستی، یعنی خود «وجود» (الوجود)، فهمیده می‌شود. این خوانش، اساساً هستی‌شناختی (انتولوژیک) و عقلانی-برهانی است. آنچه در ادامه می‌آید، تبیین ارکان این خوانش و چگونگی صورت‌بندی مفهوم قداست در این سنت فلسفی است.

ملاصدرا (یازدهم هجری قمری) در شاهکار فلسفی خود، «الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه»، با تکیه بر چند اصل بنیادین، چارچوبی نظام‌مند برای درک قداست ارائه می‌دهد:

۱. **اصالت وجود**[1]: برخلاف نظر مشائیان که ماهیت را اصیل می‌دانستند، ملاصدرا وجود را اصیل و حقیقت واحد و سیالی می‌داند که مصادیق مختلف، جلوه‌های گوناگون آن هستند. بنابراین، امر قدسی در ریشه‌دارترین سطح، به خود «حقیقت وجود» اشاره دارد.

۲. **تشکیک در وجود:** وجود، حقیقتی واحد اما دارای مراتب شدت و ضعف است. این مراتب از «وجود محض» (وجود بسیط و بی‌حد که عین کمال و واقعیت است) آغاز شده و تا پایین‌ترین مراتب امکانی و مادی ادامه می‌یابد (ملاصدرا ۱۳۸۰ق، ۸۷-۹۲). بنابراین، قداست ذاتیِ وجود است و همه مخلوقات، بسته به مرتبه وجودی خود، از این قداست بهره‌مندند. یک سنگ، یک گیاه، یک انسان و یک فرشته، هرکدام به‌اندازه‌ای که از «وجود» بهره برده‌اند، از «قداست» برخوردارند. این نگاه، جهان‌شناسی را سراسر قدسی می‌کند.

۳. **حرکت جوهری**[2]: جهان ماده، ساکن و ایستا نیست، بلکه در جوهرش همواره درحرکت است. هدف نهایی این حرکت، قرب به مبدأ هستی و کسب کمالات وجودی، یعنی مشارکت بیشتر در همان «قداست وجود» است.

در این دستگاه فکری، «امر قدسی» در بالاترین و ناب‌ترین مرتبه، همان «وجود محض» یا «واجب‌الوجود» است که عین تمامی کمالات وجودی است و هیچ نقص و امکانی در او راه ندارد. او «قدوس» است، زیرا از هرگونه محدودیت، تغیّر و عدم، مبرّا است. این وجود محض، منبع فیض و سرچشمه همه مراتب پایین‌تر وجود است. پس قداست، مانند وجود، سیلانی است که از مبدأ واحد سرازیر شده و تمام عوالم هستی را درنوردیده است.

این نگاه، چند نتیجه کلیدی دارد:

امر قدسی، کاملاً عقلانی و قابل‌درک با برهان‌های فلسفی است.

قداست، امری عینی و مستقل از احساسات فردی است.

1. Primacy of Existence
2. Substantial Motion

کل جهان‌شناسی، ساحت تجلی امر قدسی است.
این خوانش، پاسخی متافیزیکی به پرسش از بنیاد جهان می‌دهد و در برابر قرائت‌های صرفاً احساسی یا تجربی از دین، موضعی استوار و خردبنیاد اتخاذ می‌کند.

۳-۲- تبیین برهانی قداست و رابطه آن با جهان و شریعت

در فلسفه اسلامی معاصر، تبیین رابطه امر قدسی با جهان و شریعت، بر پایه‌ای استوار از برهان‌های عقلی و تحلیل‌های وجودشناختی صورت می‌پذیرد. در این راستا، آرای دو تن از برجسته‌ترین شارحان حکمت متعالیه در دوران معاصر، علامه سید محمدحسین طباطبایی و استاد مرتضی مطهری، از اهمیتی بنیادین برخوردار است.

الف) جهان به‌مثابه آیینه تجلی صفات قدسی؛ دیدگاه علامه طباطبایی: علامه سید محمدحسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰) در مجموعه «اصول فلسفه و روش رئالیسم» -که با پاورقی‌های مرتضی مطهری همراه است- به تبیین نسبت میان امر قدسی (واجب‌الوجود) و جهان می‌پردازد. از دیدگاه ایشان، جهان‌آفرینی نه یک عمل جداگانه و درزمانی خاص، بلکه «فیض وجود» است که به‌طور دائم و ذاتی از مبدأ هستی ساطع می‌شود. بر این اساس، کل جهان، «تجلی‌گاه صفات و اسماء الهی» تلقی می‌گردد (طباطبایی ۱۳۹۰، ۱۲۳).
ایشان با بهره‌گیری از اصل «تشکیک در وجود» و قاعده «الواحد»، توضیح می‌دهد که چگونه وجود یگانه و بسیط حق‌تعالی، در قالب مخلوقات متنوع و محدود تجلی می‌کند. هر موجودی، بسته به ظرفیت وجودی و مرتبه‌ای که در سلسله‌مراتب هستی دارد، جلوه‌ای از صفات الهی را در حد خود نمایان می‌سازد (طباطبایی ۱۳۹۰، ۱۲۴-۱۲۵). در این نگرش، قداست از انحصار مکان‌ها یا زمان‌های خاص خارج شده و به کل هستی تسری می‌یابد. طبیعت در این دیدگاه، کتابی است که هر ذره‌ای از آن، نشانه‌ای از امر قدسی به شمار می‌رود.

ب) شریعت به‌منزله راهنمای عملی تقرب؛ دیدگاه شهید مطهری: شهید مرتضی مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸)، به‌عنوان شارح و مروج اندیشه‌های فلسفی اسلامی، در آثار متعدد خود ازجمله کتاب «علل گرایش به مادی‌گری»، به تحلیل رابطه عقل و دین و به‌تبع آن، نسبت شریعت با امر قدسی پرداخته است. از دیدگاه وی، عقل نظری می‌تواند وجود خدا و برخی از صفات کلی او را اثبات کند، اما برای شناخت دقیق‌تر راه سلوک عملی و چگونگی تقرب به آن وجود مقدس، نیاز به هدایت انبیاء و شریعت وجود دارد (مطهری ۱۳۸۹، ۱۷۶).

به‌زعم استاد مطهری، شریعت، تنها مجموعه‌ای از قوانین خشک و ظاهری نیست، بلکه «راهنمای عملی برای شناخت و تقرب به امر قدسی» است. احکام و دستورات شریعت، چه در بعد عبادات (مانند نماز و روزه) و چه در بعد معاملات و اخلاق، همه «تجلی اراده قدسی خداوند» در زندگی فردی و اجتماعی بشر هستند. ازاین‌رو، این احکام خود دارای قداست ذاتی‌اند، زیرا از سرچشمه قدوس (خداوند) نشأت گرفته‌اند (همان). عمل به این احکام، که بر پایه عقلانیت و مصالح واقعی (حقیقه‌الشریعه) استوار است، انسان را در مسیر «تخلق به اخلاق الله» و کسب کمالات وجودی قرار می‌دهد و او را گام‌به‌گام به مبدأ قدسی هستی نزدیک‌تر می‌سازد. بنابراین، شریعت، پلی است که عالم طبیعت و زندگی روزمره انسان را به عالم قدسی و مبدأ متعالی وصل می‌کند.

این دو دیدگاه در کنار هم منظومه فکری کاملی را شکل می‌دهند: از یک‌سو، جهان‌شناسی فلسفی، عینیت و فراگیری قداست در کل هستی را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، شریعت، راهنمای عملی برای زیستن در این جهان قدسی و حرکت به‌سوی کانون اصلی آن است.

۳-۳- جمع‌بندی: ویژگی‌های امر قدسی در فلسفه اسلامی معاصر

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان ویژگی‌های اصلی فهم امر قدسی در فلسفه اسلامی معاصر را به شرح زیر برشمرد:

عقلانی و برهانی بودن: اتکا بر استدلال‌های فلسفی برای اثبات و تبیین امر قدسی؛

وجودشناختی بودن: درک امر قدسی به‌عنوان مرتبه‌ای از مراتب وجود؛

سلسله‌مراتبی بودن: اعتقاد به تشکیک در وجود و بهره‌مندی موجودات از مراتب مختلف قداست؛

جهان‌شناختی بودن: رابطه ارگانیک امر قدسی با ساختار هستی؛

شریعت‌محور بودن: ارتباط وثیق امر قدسی با احکام و دستورهای دینی.

این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که فلسفه اسلامی معاصر، در تقابل با برخی خوانش‌های اگزیستانسیال، بر جنبه‌های عینی، عقلی و نظام‌مند امر قدسی تأکید می‌ورزد.

۴- بررسی تطبیقی و گفتگوی میان‌سنتی

۴-۱- مقایسه تطبیقی: وجوه افتراق و اشتراک دو خوانش

بررسی تطبیقی خوانش الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی معاصر از امر قدسی، همسانی‌ها و ناهمسانی‌های بنیادینی را آشکار می‌سازد.

الف- وجوه اشتراک

هر دو سنت، امر قدسی را به‌مثابه واقعیتی متعالی و فراتر از جهان مادی می‌فهمند (Rahner 1976, 39؛ صدرالمتألهین ۱۳۸۰ ق، ۸۷). هر دو سنت بر غیرقابل‌تقلیل بودن امر قدسی به تبیین‌های صرفاً مادی و پوزیتیویستی تأکید دارند (Tillich 1951, 12؛ مطهری

۱۳۸۹، ۱۷۶). در هر دو خوانش، تجربه بشری (چه به شکل اگزیستانسیال و چه به شکل عقلانی) نقش محوری در مواجهه با امر قدسی ایفا می‌کند.

ب- وجوه افتراق

کانون توجه: الهیات مسیحی معاصر بر تجربه شخصی و وجودی فرد تمرکز دارد، درحالی‌که فلسفه اسلامی بر ساختار عینی و وجودشناختی هستی تأکید می‌ورزد.

روش‌شناسی: خوانش مسیحی بیشتر پدیدارشناختی-تاریخی است، اما خوانش اسلامی عمدتاً عقلی-برهانی است.

رابطه با شریعت: در الهیات مسیحی، شریعت اغلب در پرتو تجربه شخصی بازتعریف می‌شود، اما در فلسفه اسلامی، شریعت خود تجلی عینی امر قدسی و راهی ضروری برای تقرب به آن محسوب می‌شود (طباطبایی ۱۳۹۰، ۱۲۳).

۴-۲- امکان‌سنجی گفتگو: چگونه این دو خوانش می‌توانند یکدیگر را کامل کنند؟

امکان گفتگو و تکمیل متقابل این دو خوانش، در چند محور اصلی قابل‌تصور است:

تلفیق سوبژکتیویته و ابژکتیویته: الهیات مسیحی با تأکید بر بعد درونی و شخصی، می‌تواند به فلسفه اسلامی کمک کند تا از خطر «ابژکتیویسم خشک[1]» فاصله گیرد و جایگاه «تجربه زیسته» را بیشتر به رسمیت بشناسد. در مقابل، فلسفه اسلامی با ارائه چارچوب متافیزیکی محکم، می‌تواند از «سوبژکتیویسم مفرط[2]» در خوانش مسیحی جلوگیری کند و آن را بر بنیانی استوارتر قرار دهد.

غنابخشیدن به مفهوم قداست: نگاه اگزیستانسیال مسیحی می‌تواند «شدت» و «جذابیت» امر قدسی را که اتو بر آن تأکید داشت، احیا کند، درحالی‌که نگاه وجودشناختی اسلامی

1. Dry Objectivism
2. Excessive Subjectivism

می‌تواند «نظم» و «حکمت» نهفته در تجلیات قدسی در سراسر هستی را تبیین نماید. این دو نگاه در کنار هم تصویر کامل‌تری از امر قدسی ارائه می‌دهند.

پاسخ‌گویی به چالش‌های متنوع: پیچیدگی جهان مدرن، نیازمند پاسخ‌های چندبعدی است. خوانش مسیحی می‌تواند به پرسش‌های اگزیستانسیال و معنوی فرد پاسخ گوید، درحالی‌که خوانش اسلامی می‌تواند پاسخی عقلانی و نظام‌مند به شبهات فلسفی و علم‌زده ارائه دهد.

۴-۳- نقش واسطه‌ای سنت تحلیلی و قاره‌ای در این گفتگو

سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای می‌توانند به‌عنوان پل‌ها و زمینه‌سازان این گفتگو عمل کنند:

نقش سنت تحلیلی (با محوریت اندیشه جان هیک): این سنت با ارائه چارچوب‌های معرفت‌شناختی دقیق و تحلیل زبانی مفاهیم دینی، می‌تواند به روشن‌سازی و تصحیح مباحث مفهومی در هر دو سنت کمک کند. نظریه «کثرت‌گرایی» هیک (۱۹۸۹، ۲۴۰-۲۴۵) به‌ویژه می‌تواند فضایی برای به رسمیت شناختن اعتبار خوانش‌های مختلف از امر قدسی (ازجمله خوانش اسلامی و مسیحی) فراهم آورد، بدون اینکه یکی را نفی کند.

نقش سنت قاره‌ای (با محوریت اندیشه هایدگر و الیاده): این سنت با تأکید بر شرایط تاریخی-فرهنگی فهم و تحلیل پدیدارشناختی از تجربه دینی، می‌تواند بستر مناسبی برای درک «زمینه» و «چگونگی» شکل‌گیری این دو خوانش متفاوت فراهم کند. هایدگر (۱۹۲۷) با مفهوم «تاریخ‌مند بودن فهم[1]» و الیاده (۱۹۵۷) با تحلیل «تجلّی امر قدسی در تاریخ ادیان»، نشان می‌دهند که تفاوت این خوانش‌ها نه لزوماً تعارض‌آمیز، بلکه ناشی از زمینه‌های مختلف ظهور و بروز امر قدسی است.

1. Historicality of Understanding

درنتیجه، این گفتگوی چهارجانبه (مسیحی، اسلامی، تحلیلی، قاره‌ای) می‌تواند به خلق «الهیات فلسفی جهانی» بینجامد که هم از عقلانیت انتقادی بهره می‌برد، هم به تجربه دینی وفادار می‌ماند، هم از تنوع فرهنگی-دینی استقبال می‌کند و هم پاسخگوی چالش‌های متعدد انسان معاصر است.

۵ نتیجه‌گیری

۵-۱- یافته‌های اصلی و نتایج تحلیلی

پژوهش حاضر با بررسی تطبیقی مفهوم امر قدسی در الهیات مسیحی و فلسفه اسلامی معاصر و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای در نوشته‌های تیلیخ و رانر، به این نتیجه می‌رسد که تفاوت‌های این دو خوانش نه به‌معنای تقابل، بلکه به‌منزله مکملیتی سازنده قابل‌فهم است. در الهیات مسیحی معاصر، امر قدسی به‌عنوان واقعیتی اگزیستانسیال و شخصی صورت‌بندی می‌شود که در تجربه دینی فرد و در مواجهه با «دغدغه نهایی» آشکار می‌گردد. در مقابل، با بررسی نوشته‌های صدرالمتألهین شیرازی و علامه طباطبایی، مشخص شد فلسفه اسلامی معاصر با تکیه‌بر میراث حکمت متعالیه، امر قدسی را در چارچوبی عقلانی و وجودشناختی تبیین می‌کند که در آن قداست، به‌مثابه مرتبه‌ای از مراتب تشکیکی وجود، در سراسر هستی جریان دارد. ازاین‌رو، می‌توان دو نتیجه کلیدی استخراج کرد:

یکم، خوانش مسیحی با تأکید بر «سوبژکتیویته» و تجربه زیسته، پاسخگوی نیاز انسان معاصر به معنای وجودی و مواجهه شخصی با متعال است. این خوانش، امر قدسی را از انحصار نهادهای دینی خارج ساخته و آن را به ژرفای زندگی روزمره و تجارب مرزی انسان گره می‌زند. در مقابل، خوانش اسلامی با تأکید بر «ابژکتیویته» و نظم عقلانی هستی، بنیانی متافیزیکی برای قداست فراهم می‌آورد که از فروکاستن آن

به احساسات صرف یا نسبی‌گرایی جلوگیری می‌کند. این دو خوانش در عین تفاوت، در نقطه‌ای اساسی همگرا هستند: هر دو بر اصالت امر قدسی و غیرقابل‌تقلیل بودن آن به تبیین‌های مادی پای می‌فشارند و در برابر تقلیل‌گرایی علمی موضعی مشترک اتخاذ می‌کنند.

دوم، نقش واسطه‌ای سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای در امکان‌سنجی گفت‌وگوی این دو خوانش، خود به‌مثابه نتیجه‌ای روش‌شناختی برای مطالعات تطبیقی آینده قابل‌تأمل است. سنت تحلیلی با چارچوب معرفت‌شناختی خود (به‌ویژه نظریه کثرت‌گرایی هیک) زمینه را برای به‌رسمیت شناختن تنوع خوانش‌ها بدون افتادن در نسبی‌گرایی فراهم می‌کند. سنت قاره‌ای نیز با تحلیل پدیدارشناختی و هرمنوتیکی، بستر تاریخی-فرهنگی این خوانش‌ها را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که تفاوت‌ها عمدتاً ناشی از زمینه‌های مختلف ظهور امر قدسی‌اند. بدین‌ترتیب، گفت‌وگوی چهارجانبه میان الهیات مسیحی، فلسفه اسلامی و دو سنت فلسفی غرب، نه‌تنها ممکن، بلکه برای دستیابی به الهیات فلسفی جهانیِ پاسخگوی چالش‌های معاصر ضروری است.

۵-۲- دلالت‌های نظری و عملی

از نتایج فوق، دلالت‌های مهمی برای الهیات فلسفی جهانی و اخلاق در جهان معاصر قابل‌استخراج است:

الف) برای الهیات فلسفی جهانی: تلفیق خوانش اگزیستانسیال مسیحی و خوانش وجودشناختی اسلامی، با واسطه‌گری سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای، می‌تواند به شکل‌گیری الهیاتی بینجامد که در عین برخورداری از عقلانیت انتقادی، به تجربه دینی وفادار می‌ماند و تنوع فرهنگی-دینی را نه به‌عنوان مانع، بلکه به‌عنوان منبع غنای معرفتی به رسمیت می‌شناسد. چنین الهیاتی قادر است پاسخی اصیل به بحران معنویت در جهان مدرن

ارائه دهد، زیرا هم به «چگونگی» تجربه دینی توجه دارد و هم به «چیستی» و بنیادهای هستی‌شناختی آن.

ب) برای اخلاق زیست‌جهان معاصر: درک چندبعدی از امر قدسی می‌تواند مبنای نظری مستحکمی برای اخلاق فراهم آورد. از یک‌سو، خوانش اگزیستانسیال با تأکید بر تجربه شخصی و مواجهه وجودی، بعد تعهدآور و انگیزشی اخلاق را تقویت می‌کند و مسئولیت فردی را در برابر امر متعالی برجسته می‌سازد. از سوی دیگر، خوانش وجودشناختی با ارائه چارچوبی عقلانی و مبتنی‌بر سلسله‌مراتب هستی، پایه‌های متافیزیکی اخلاق را استوار می‌سازد و از فروکاستن ارزش‌های اخلاقی به قراردادهای صرفاً بشری جلوگیری می‌کند. این تلفیق می‌تواند به اخلاقی بینجامد که هم از عمق وجودی و تعهد شخصی برخوردار است و هم در زیست‌جهان پیچیده و کثرت‌گرای معاصر، کارآمد و قابل دفاع عقلانی است.

۵-۳- افق‌های پژوهشی پیشِ رو

پژوهش حاضر، با تثبیت امکان گفت‌وگوی سه‌ضلعی میان الهیات مسیحی، فلسفه اسلامی و سنت‌های تحلیلی و قاره‌ای، افق‌های تازه‌ای را برای تحقیقات آتی می‌گشاید:

توسعه این الگوی تطبیقی به سنت‌های دینی دیگر مانند یهودیت، بودیسم و هندوئیسم می‌تواند غنای بیشتری به بحث از امر قدسی ببخشد.

واکاوی نسبت امر قدسی با مسائل عینی معاصر نظیر بحران محیط‌زیست، عدالت اجتماعی و اخلاق فناوری، ظرفیت‌های کاربردی این مفهوم را آشکار می‌سازد.

مطالعات میان‌رشته‌ای که فلسفه دین را با روان‌شناسی، علوم شناختی و عصب‌شناسی پیوند می‌دهند، می‌توانند به درک عمیق‌تری از تجربه دینی منجر شوند.

این افق‌های تحقیقاتی، به‌مثابه امتداد طبیعی پرسش‌های برآمده از این پژوهش، می‌توانند مسیرهای تازه‌ای را برای فهم امر قدسی و نقش آن در جهان معاصر فراهم آورند.

پی‌نوشت‌ها

۱. Religion as a Special Realmتیلیش در «الهیات سیستماتیک» (جلد ۱، ص ۱۲) میان دو فهم از دین تمایز قائل می‌شود. منظور او از «دین به‌عنوان یک حوزه خاص» (Religion as a Special Realm) همان دین نهادی و متعارف است که در کنار سایر حوزه‌های فرهنگ مانند هنر، علم و سیاست قرار می‌گیرد. این معادل در متن اصلی آلمانی «Religion als besonderer Bereich» و در ترجمه انگلیسی «Religion as a special realm» آمده است.

۲. Religion as Ultimate Concernتیلیش در همان اثر (جلد ۱، ص ۱۲) مفهوم «دغدغه نهایی» (Ultimate Concern) را به‌عنوان جوهره دین معرفی می‌کند. از دیدگاه او، دین در عمیق‌ترین معنای خود، همان «جهت‌گیری نهایی روح» (die letzte Betroffenheit des Geistes) است که تمامی ساحت‌های حیات بشری را در برمی‌گیرد. این معادل در متن اصلی آلمانی «das letzte Anliegen» و در ترجمه انگلیسی «ultimate concern» آمده است.

۳. نویسنده این اثر، از برجسته‌ترین اسلام‌شناسان و متألهان کانادایی و از پیشگامان مطالعات تطبیقی دین در قرن بیستم بود. او در دانشگاه‌های مک‌گیل، هاروارد و کلرادو تدریس کرد و آثار تأثیرگذاری در حوزه فلسفه دین تطبیقی و هرمنوتیک دینی از خود برجای گذاشت. اثر مورد اشاره در این پژوهش، ذیل مطالعات تطبیقی او در باب نسبت اسلام و مسیحیت قرار می‌گیرد.

۴. به آلمانی: Dasein

کتاب‌نامه

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). ۱۳۸۰ ق. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. ۹ جلد. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. ۱۳۹۰. اصول فلسفه و روش رئالیسم. با پاورقی‌های مرتضی مطهری، ۵ جلد. تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی. ۱۳۸۹. علل گرایش به مادی‌گری. تهران: صدرا.

ملکیان، مصطفی. ۱۳۸۲. عقل و اعتقاد دینی. تهران: نشر نگاه معاصر.

نصر، سیدحسین. ۱۳۸۵. شهود در عرفان و هنر. تهران: سروش.

هایدگر، مارتین. ۱۳۸۹. در باب ذات حقیقت. ترجمه پرویز ضیاءشهابی. تهران: نشر پرسش.

هایدگر، مارتین. ۱۳۸۷. «سرشت شاعرانه اقامت». ترجمه شهاب‌الدین عباسی. در پرسش از تکنولوژی و چند مقاله دیگر. تهران: نشر پرسش.

Eliade, M. 1987. *The Sacred and the Profane: The Nature of Religion*. Translated by W. R. Trask. Harcourt Brace Jovanovich.

Heidegger, M. 2010. *Being and Time*. Translated by J. Stambaugh. State University of New York Press.

Hick, J. 1989. *An Interpretation of Religion: Human Responses to the Transcendent*. Yale University Press.

Husserl, E. 2012. *Ideas: General Introduction to Pure Phenomenology*. Translated by W. R. B. Gibson. Routledge. Originally published in 1913.

Leeuw, G. van der. 1933. *Religion in Essence and Manifestation: A Study in Phenomenology*. Translated by J. E. Turner. Macmillan.

Levinas, E. 1979. *Totality and Infinity: An Essay on Exteriority*. Translated by A. Lingis. Martinus Nijhoff Publishers. Originally published in 1961.

Otto, R. 1958. *The Idea of the Holy: An Inquiry into the Non-Rational Factor in the Idea of the Divine and Its Relation to the Rational*. Translated by J. W. Harvey. Oxford University Press. Originally published in 1917.

Rahner, K. 1976. *Foundations of Christian Faith: An Introduction to the Idea of Christianity*. Translated by W. V. Dych. The Seabury Press.

Schleiermacher, F. 1996. *On Religion: Speeches to Its Cultured Despisers*. Translated and edited by R. Crouter. Cambridge University Press. Originally published in 1799.

Tillich, P. 1951. *Systematic Theology*. Vol. 1. University of Chicago Press.

Tillich, P. 1959. *Theology of Culture*. Oxford University Press.